

اردیبهشت سال ۱۳۶۰ در شرایطی که دشت و دمن پر از گل های وحشی بودند و طبیعت زیبای غرب و شمالغرب هر انسانی را به سوی خود می خواند، آتش جنگ فرصتی برای ننشستن کنار گل باقی نگذاشته بود و تیر و ترکش و گلوله توپ و شنی تانک های متجاوز سینه خاک حاصلخیز و سرسبز این مناطق را خراشیده و مجروح کرده بود. اینجا و آنجا هم خون سلحشوران مدافع تمامیت ارضی و استقلال کشور در فرشی از چمن رنگین کمانی از شور و حماسه را ترسم کرده و خبر از عزمی نستوه برای مقابله با دشمن تابیرون راندن کامل حرامیان از خاک میهن داشت. در مرکز کشور اما تحولات بزرگی در آستانه وقوع بود؛ تحولاتی که فدakarی های جان برکفان خطوط مقدم جبهه رویارویی با دشمن را تحت تأثیر قرار می داد. اولین رئیس جمهور کشور که در دام گروهک رجوی گرفتار آمده بود، ساز ناسازگاری کوک کرده و کشور را در آن مقطع وارد بحرانی عمیق کرده بود. در آن شرایط حساس که دیپلماسی باید شانه به شانه رزمندگان و مدافعان مرزهای ملی در عرصه بین المللی حضور می یافت، دستگاه دیپلماسی کشور به دلیل اختلاف دیدگاه میان رئیس جمهوری وقت و نخست وزیر که در آن شرایط و براساس قانون اساسی اولیه مسئولیت اداره کشور را برعهده داشت، فاقد سکندار بود. علاوه بر آن، اعمال نفوذ برخی از شخصیت ها و نهادها در امور خارجه، همچنین کم تجربگی دست اندرکاران در امور خارجه موجب تششت در دیپلماسی کشور شده بود. رهنمودهای امام خمینی (ره) در راستای حفظ وحدت و انسجام ملی در آن شرایط نیز کارساز نبود. امام در پیام نوروزی و در ادامه در بیانات خود در دیدارهای عمومی از دامن زدن به اختلافات و ایجاد تنش پرهیز داده و توصیه اکید بر وحدت و همدلی بویژه در شرایط جنگ داشتند. لکن هیچ یک از آنها مؤثر واقع نشده و بر حجم اختلافات روز به روز افزوده می شد. تعیین هیأت سه نفره رفع اختلاف هم در مأموریت خود شکست خورد و کاری از پیش نبرد. رئیس جمهوری در مصاحبه با یک هفته نامه سوئیسی، رقیبان سیاسی خود در دستگاه قضا را متهم به شکنجه کرد و آتش اختلافات را شعله ور ساخت.

پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران و آزاد شدن ظرفیت عظیمی در جامعه که در تنوع احزاب و گروه ها تجلی داشت، موجب شد تا برخی از گروه های سیاسی راه خود را از مردم جدا کرده و به مقابله مسلحانه با نظام جدید که برآمده از انقلاب مردمی بود پرداخته و جدایی طلبی پیش بگیرند. این گروه ها با حضور در مناطق کردنشین و مرزی ساز پرچم استقلال کوک کرده و کشور و نظام را با بحران های جدی مواجه کردند. برخی از گروه ها هم همچون گروهک رجوی با وسوسه قبضه قدرت، مترصد فرصتی برای به دست آوردن زمام امور و استحاله انقلاب در مرکز باقی ماندند. وقوع جنگ گروه های سیاسی نظامی را به موضع گیری علنی وادار ساخت و چهره حقیقی بسیاری از آنان در همان روزهای اولیه به دلیل هم سویی با دشمن یعنی از پس نقاب خلقی بودن نمایان شد. در همین راستا صنف بندی بنی صدر با نیروهای دلسوز و انقلابی نیز تشدید و شعارهای ملت خواهی ایشان نیز

اقتدار و پشتیبانی خوب خلبانان دلاور هوانیروز کرمانشاه و در رأس آنها شهید علی اکبر شیرودی سبب پیروزی رزمندگان دلیر اسلام شد که در عملیات بازی دراز از بین قله های منطقه سه قله آن را تثبیت کردند



برخوردار است. این ارتفاعات به دلیل واقع شدن در مثلث قصرشیرین -گیلانغرب- سرپل ذهاب و تسلط بر منطقه از موقعیت ویژه ای برخوردار می باشد. ارتش متجاوز عراق در روزهای آغازین جنگ پس از تصرف این منطقه از بلندی های آن برای دیده بانی استفاده می کرد و ویژگی های این ارتفاعات موجب شده بود تا دشمن با فعالیت های مهندسی روی آن جاده سازی کرده و یگان های خود را در آنجا مستقر سازد و بر قصرشیرین و سرپل ذهاب نیز مسلط شود.

برای باز پس گرفتن این منطقه استراتژیک از دشمن پس از سه ماه کار شناسایی نخستین عملیات نیمه گسترده طرح ریزی و با نام جبهه میانی آغاز شد و روزهای اردیبهشتی این منطقه زیبای کشورمان را با خاطره خون و آتش درآمیخت. ارتفاعات بازی دراز با قله های بلند و شیب های تند و بریدگی های ممتد از اهمیت خاصی در منطقه مرزی استان کرمانشاه

■ طرفداران خلق از شعار تا عمل

همزمان با آغاز این عملیات، گروه ها و سازمان های قدرت طلب همچون سازمان چریک های

فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق، پیکار و..... با ایجاد درگیری با نیروهای انتظامی سعی کردند شهرهای شمالی را صحنه ناآرامی ویژه ای برخوردار می باشد. ارتش متجاوز عراق در روزهای آغازین جنگ پس از تصرف این منطقه از بلندی های آن برای دیده بانی استفاده می کرد و ویژگی های این ارتفاعات موجب شده بود تا دشمن با فعالیت های مهندسی روی آن جاده سازی کرده و یگان های خود را در آنجا مستقر سازد و بر قصرشیرین و سرپل ذهاب نیز مسلط شود.

استراتژیک از دشمن پس از سه ماه کار شناسایی نخستین عملیات نیمه گسترده طرح ریزی و با نام جبهه میانی آغاز شد و روزهای اردیبهشت ۱۳۶۰ به اجرا در آمد و هشت روز به طول انجامید.

■ طرفداران خلق از شعار تا عمل

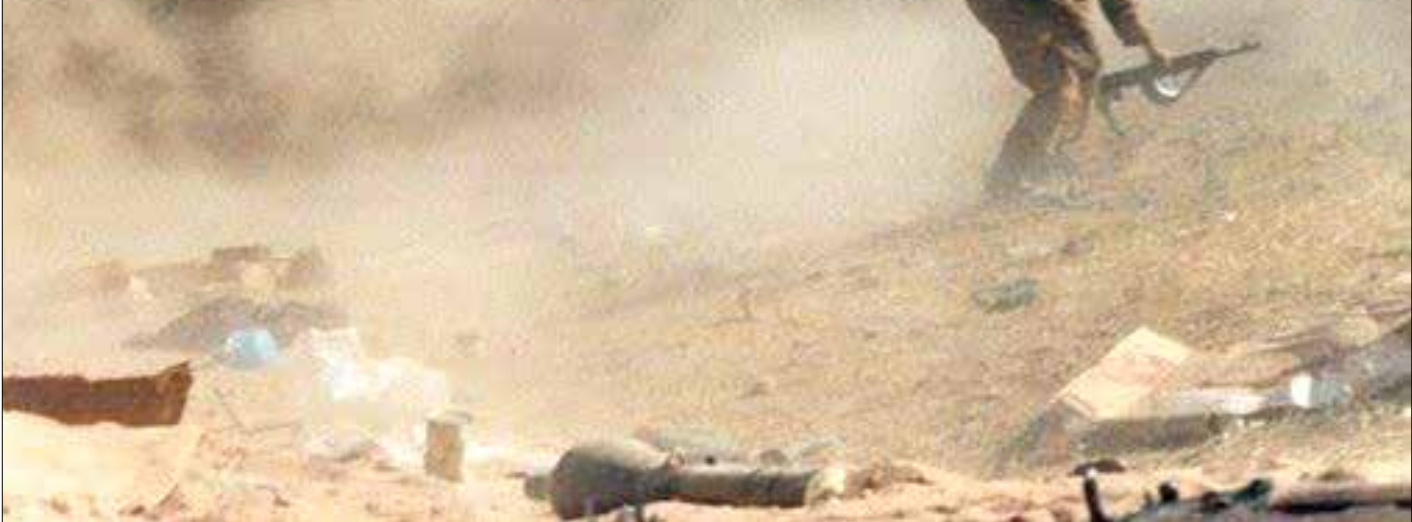
همزمان با آغاز این عملیات، گروه ها و سازمان های قدرت طلب همچون سازمان چریک های

داشته باشید که اسلام برای همه است.... قدرت های بزرگ شما را کوچک شمردند و بحمدلله شما ثابت کردید که تخیلات و آشوب کنند. از این رو در چند شهر استان مازندران درگیری های گسترده ای با مردم عادی این استان ایجاد کردند که دو نفر از مردم عادی جان خود را از دست داده و نزدیک به ۴۰۰ نفر هم مجروح شدند. متعاقب آن فردای آن روز با اعلام تجمع در مقابل دانشگاه تهران، خیابان های مرکز شهر تهران را تا ساعت ها با نامنی و آشوب مواجه کردند.

امام خمینی در واکنش به این اقدامات در دیدار با تعدادی از خلبانان ضمن تأکید بر حفظ روحیه ایمانی، گفت: «هر چه داریم از خداست و باید به او دائماً توجه داشته باشیم و بدانیم که پیروزی از اوست و اگر خدا نخواست به انحرافی پیدا شود، شکست به عهده خود ماست و من امیدوارم که شما برادرهای عزیز توجه

تصویری از روزهای بحرانی در اردیبهشت سال ۶۰

عملیات در گمنامی و مظلومیت



تپ

که در ارتفاعات پرشپ و صعب العبور سرپل ذهاب آغاز شده بود به عملیات «بازی دراز» شهرت یافت و ارتفاعات آن با قله های رفیع، شیب های تند و بریدگی های ممتد که از اهمیت ویژه ای در منطقه مرزی استان کرمانشاه برخوردار است از لوٹ وجود بعثیان پاک شد.

جنگ در جبهه غرب به خاطر طبیعت کوهستانی که دارد نسبت به دیگر مناطق مشکل تر است. بر این اساس نبرد آزادسازی بلندی های بازی دراز در ردیف عملیات های بزرگ قرار گرفته و یکی از مهم ترین آن هاست. ارتفاعات بازی دراز در غرب شهر سرپل ذهاب به عنوان مهم ترین ارتفاع محسوب می شود، چرا که از یک سو بر دشت و شهر سرپل ذهاب و پادگان ابوذر (مهم ترین پادگان مرزی در جبهه غرب) و راه های ارتباطی آن کاملاً مسلط است و از سوی دیگری مانع طبیعی برای دفاع از شهرهای قصرشیرین و خانقین محسوب می شود.

■ شهید شیرودی قهرمان صحنه بازی دراز

رژیم بعث عراق برای حفظ ارتفاعات بازی دراز دست به یک نبرد شدید چند روزه زد که سرانجام نیروهای ایران موفق به آزادسازی قله های جنوبی ارتفاعات شدند و دلاوری و رشادت های بسیاری را نیز در منطقه شمالی انجام دادند.

اقتدار و پشتیبانی خوب خلبانان دلاور هوانیروز کرمانشاه و در رأس آنها شهید علی اکبر شیرودی سبب پیروزی رزمندگان دلیر اسلام شد که در عملیات بازی دراز از بین قله های منطقه سه قله آن را تثبیت کردند. در این عملیات غرور آفرین ۵۴ تانک و نفربر، سه فروند هواپیما، دو بالگرد و دو دستگاه ادوات مهندسی رژیم بعثی منهدم و نیروهای دلیر ایرانی بالغ بر ۱۲ دستگاه تانک و نفربر و چندین دستگاه ادوات مهندسی آنان را به غنیمت گرفتند. در عملیات غرور آفرین و حماسه ساز «بازی دراز» بالغ بر ۱۵۰۰ نفر از بعثیان کشته و زخمی شدند و ۲۰۰ نفر از آنان به اسارت رزمندگان اسلام درآمدند. آخرین روز عملیات در هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ با شهادت خلبان تیپرزهاوز هوانیروز کرمانشاه، کبری نشین همیشه پیروز شهید علی اکبر (قربان) شیرودی همراه شد و این شیرمرد دلاور با تعدادی از رزمندگان این عملیات پس از دفاع جانانه و عملیاتی غرور آفرین به درجه رفیع شهادت رسیدند و به دیدار معبود ازلی شتافتند.



و هدایت گردان ها در خط مقدم کار هدایت گردان های تیپ ۲۷ در دو محور انجام شود. قرار بود شب عملیات آنها مسافت حدوداً ۱۷ کیلومتری رود کارون تا جاده آسفالت اهواز به خرمشهر را طی کنند و اذان صبح روز بعد پشت جاده مستقر باشند، اما صبح روز بعد که آنها پشت جاده رسیدند متوجه گردان های تانک عراق شدند که هوشیار و آماده در سمت غرب جاده منتظر رسیدن آنها بودند.

۲۰۰ تانک عراق بود و گردان هایی که برای جلوگیری از شکست نیروهای محوهای دیگر چاره ای جز مقاومت نداشتند.

محسن در مقر گردان حبیب بود اما خبر وخیم شدن اوضاع گردان های «میثم» و «مقداد» در ایستگاه مرودشت را که شنید خودش راهی آنجا شد و شخصاً فرماندهی دو گردان میثم و مقداد را به عهده گرفت.

از زمین و زمان آتش می بارید. جز توپ و تانک، هلیکوپترهای عراقی هم آسمان آنجا را زیر آتش گرفته بودند. محسن به همه واحدها فرمان پیشروی داد و خودش جلوتر از همه «ارالله اکبر» می گفت و می رفت، شهادت آنجا در میان انبوه تانک های دشمن خیره خیره چشم به او دوخته بود، نباید بیش از این منتظرش می گذاشت.

۱۰ سیدالشهدا، مسئولان سپاه از محسن که به تهران آمده بود، دعوت کردند مسئولیت تیپ را بپذیرد اما او تواضع می کرد و نمی پذیرفت، اما بالاخره محسن این مسئولیت را پذیرفت و به دو کوه رفت. قرار شد تیپ ۱۰ سیدالشهدا با تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) فعلاً در هم ادغام شوند. عملیات بعدی عملیات آزادی خرمشهر بود. وسعت منطقه عملیاتی به قدری بود که در میان انبوه تانک های دشمن قرار شد برای پوشش هرچه بهتر

ارتفاعات صعب العبور بازی دراز با آن قله های بلند و شیب های تند و بریدگی های ممتد بر کل منطقه تسلط کامل داشت. عراقی ها اوایل فقط برای دیده بانی از آنجا استفاده می کردند اما کمی بعد ویژگی های این ارتفاعات باعث شده بود با فعالیت مهندسی آنجا جاده سازی کنند. حالا آنها جز تسلط بر قصرشیرین، سرپل ذهاب را هم زیر نظر داشتند. اگر کسی می خواست این امتیاز مهم را از عراقی ها بگیرد باید فکری برای آزادی ارتفاعات بازی دراز می کرد. محسن وزوایی خودش در تمام مراحل شناسایی و طراحی عملیات آزادی این ارتفاعات حضور داشت. در جلسات پادگان ابوذر شرکت می کرد، نیروها را توجیه می کرد، نیروی جدید جمع و آنها را برای انجام عملیات جدید آماده می کرد.

حاج احمد برای این کار ۳ نفر از کبیته ترین فرماندهان عملیاتی تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ص) را لازم داشت، سه نفری که محسن وزوایی یکی شان بود. او هر شب همراه حسین قجه ای، رضا چراغی و عباس کریمی مسئول واحد مسئول واحد و جعفر جهروتنی زاده مسئول واحد تخریب به سمت خط دشمن راه می افتادند. در طول راه مختصات فرماندهی کرد تا روز ششم عملیات عملیات ثبت می کردند. نیمه شب اول فروردین سال ۶۱ عملیات شروع شد. با اینکه ابتدا محسن وزوایی مسیر

محاصره مردم خشمگین و انقلابی که خوشحال از حرکت بموقع دانشجویان از آنها می خواستند تا اسم «جهاد سازندگی» که قرار بود جا بمانند و کارمندان سفارت امریکا را گروگان نگه دارند. روزهای بعد آن هرکسی کاری می کرد، محسن هم که زبان انگلیسی اش خوب بود یکی از سخنگوهای دانشجویان برای مصاحبه با خبرنگاران خارجی شده بود. بجز این باقی وقشش را در بخش حفاظت از گروگان ها و همین طور قسمت بازبانی اسناد، سرپرست می گذراند. اسناد را که بازبانی کردند، فهمیدند آنجا فقط سفارتخانه نبوده؛ مرکز هدایت و کنترل انواع و اقسام افراد و گروه هایی بوده که برای مبارزه با انقلاب تازه فعالیت می کردند.

دوره آموزش نظامی دانشجویان سفارت شرکت کرد همنجا در لانه بود، اما بعد با تشویق عباس ورامینی که او هم جزو دانشجویان پیرو خط امام مستقر در لانه بود، عضو سپاه شد. مدتی مسئول گردان مخابرات سپاه بود، بعد سرپرست واحد اطلاعات عملیات سپاه تهران شد. اوایل اسفند ۵۹ گردان ۹ سپاه را در پادگان امام حسین (ع) تشکیل داد و آنجا بود که گردان مخابرات سپاه هم به عراق غرب شد. در غرب مسئول محور تنگه کورک تا تنگه حاجیان شد. او که آمد، این جبهه هم تکانی خورد.

پیروز شد برای محسن و خیلی از همسن و سال هایش تازه اول کار بود. تشکیلاتی درست شده بود به اسم «جهاد سازندگی» که قرار بود اعضای این تشکیلات به مناطق محروم کشور بروند و هر کاری از دستشان برمی آمد برای کمک به مردم محروم این مناطق انجام دهند. محسن هم عضو جبهه شد و به همراه عده ای راه افتاد و به مناطق عشایری و محروم لرستان رفت. در جهاد خیلی فرقی نمی کرد دانشجویی بی مهندس، باید بیل دست می گرفت! اما زمزمه های غائله های خودمختاری که از این طرف و آن طرف کشور بلند شد معلوم شد انقلاب کارهای دیگری هم دارد. امریکا همه نیرویش را برای از بین بردن انقلاب در چهار گوشه کشور بسیج کرده بود و دولت موقت به دنبال تنش زدایی بود. با این اوضاع محسن و دوستانش نمی توانستند آرام بنشینند و ببینند امریکا به همین راحتی و به طور کنترل از دستشان نمی رود دارد انقلابشان را تهدید می کند. دست شان هم به امریکا و امریکایی ها نمی رسید. چه کار می توانستند بکنند جز اعتراض نمادین. تصمیم گرفتند بریزند و سفارت امریکا را به مدت دو، سه روز اشغال کنند تا اعتراض شان را به گوش همه رسانده باشند. اما سفارت را که گرفتند، فهمیدند حالا خودشان هم محاصره شدند،

یادی از محسن وزوایی، فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا

قهرمان نبردهای بازی دراز

موهایی مجعد، چهره ای محجوب و آفتاب سوخته و چشم هایی نافذ که نگاهش تا عمق جانث نفوذ می کند انگار که دنیا دنیا حرف پشت این چشم هاست؛ چشم هایی که بی خوابی ها کشیده، شب بیداری ها کشیده و سرانجام روز دهم اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در فراق خرمشهر برای همیشه به خواب رفت. چشم های قهرمان نبردهای بازی دراز محسن وزوایی. مرداد سال ۱۳۳۹ به دنیا آمد. سال ۱۳۵۵ که کنکور داد در رشته مهندسی شیمی شاگرد اول شد. شاگرد اول های رشته های ریاضی کجای می روند؟ وارد دانشگاه صنعتی شریف شد. دو سال بیشتر تا انقلاب نمانده بود و دانشگاه چهاراره گروه های سیاسی مختلف شده بود. پدرش هم رزم آیت الله کاشانی بود. پس او با القای سیاست آشنا بود، اما دوست هم نداشت تحقیق نکرده جذب گروه های سیاسی شود. تا این که به انجمن اسلامی دانشگاه اعتماد کرد و عضو انجمن شد. این شرح حال او تا بهمن ۵۷ و نزدیکی پیروزی انقلاب بود، شرح حال دانشجوی جوان و مؤمنی که اسمش محسن وزوایی بود.

از تظاهرات هفدهم شهریور ۱۳۵۷ تا زمان ورود امام به ایران در بهمن همان سال همه جا جلودار تظاهرات بود. انقلاب که